بسم الله الرحمن الرحیم

خبر واحد

بحث انسداد

تنبیهات انسداد

استاد آیت الله عندلیب همدانی

جلسه دویست و سی و دوم\_26 آبان 1400

[5 مبنا در حجیت ظواهر]

پیش از آن که اصل بحث را مطرح کنم، یک مطلب اساسی را که بحث امروز ما هم وابستۀ به آن است، توضیح دهم، اگر چه اصل این بحث مربوط به حجیت ظواهر است، منتهی هم در این بحث که الآن داریم که بحث مرجح بودن ظن غیر معتبر است، مفید است این بحث هم در خیلی از موارد.

به نظر می­رسد مبانی مختلفه که در بحث ظهور و حد و مرز حجیت ظواهر الفاظ بخواهیم بررسی کنیم، 5 مبنا به دست می­آید:

1. مبنای کسانی است که باب ظهور الفاظ را مثل ظهور فعل مسلم در صحت می­دانند، مثل ظهور کلام متکلم در این­که قاصد است نه هازل می­شمارند. اینها معتقد هستند از الفاظ ظهوری نوعی حاصل می­شود، برای نوع انسان­های که با معانی آن الفاظ آشنا هستند، لزومی ندارد برای شخص من این ظهور محقق شود، همین که ظهور نوعی دارد، کافی است، این آقایان معمولا از واژۀ ظهور نوعی استفاده می­کنند، اگر از این­ها بپرسی، این حجیت ظواهر، مشروط است به این­که من مخاطب هم بالفعل ظنی برایم حال شود، که مرادش همین ما هو الظاهر نوعا هست، آیا برای من معتبر است که ظنی فعلی حال کنم؟ می گوید: خیر. مهم همان ظهور نوعی است. تو ظن به وفاق داشته باشی یا نداشته باشی، مهم نیست، معیار آن ظهور نوعی است.

اگر از این­ها بپرسی آیا حجیت ظواهر منوط است به عدم ظن به خلاف؟ یعنی نمی­خواهد ظن به وفاق داشته باشی، اما وقتی ظاهر حجت است که ظن به خلاف ما هو الظاهر نداشته باشی، آیا عدم الظن بالخلاف، در حجیت ظواهر معتبر است؟ می­گویند خیر.

عرض شد این­ها می­گویند مثل ظهور فعل مسلم در صحت است. ظاهر حال مسلمان این است که کاری که انجام می­دهد وفق شریعت است، حال آیا در خصوص این مورد من باید ظن به وفاق داشته باشم؟ نه. آیا نباید ظن به خلاف داشته باشم؟ نه. ظاهر حال مسلمان صحت است، ظهورا نوعیا و نیز ظهور کلام هر متکلمی به ظهور نوعی این است که هازل نیست، قاصد است. همین ظهور نوعی بس است و دیگر ظن به وفاق یا عدم ظن به خلاف معتبر نیست. ظهور الفاظ هم مثل ظهور فعل مسلم، فی الصحیح است، مثل ظهور تکلم متکلم فی کونه قاصدا لا هازلا هست. اسم این ظهور نوعی است.

1. اگر شما ظاهری داشتی، این ظاهر وقتی حجت است، که ظن به خلافش نباشد، حجیت ظواهر منوط است به عدم ظن به خلاف. لزومی ندارد ظن به وفاق داشته باشید، لزومی ندارد دنبال شواهدی باشید که این ظاهر را تقویت کند، همین­که شاهدی بر خلاف ظاهر نباشد، کافی خواهد بود ولی باید ظنی به خلاف نباشد. برای جیت ظواهر همین کافی است.
2. ظواهر وقتی حجت است که از این ظاهر مخاطب ظنی پیدا کند. تا مخاطب ظنی پیدا نکند، حجیتی برای ظواهر نیست.
3. حجیت ظواهر از باب این است، ظن فعلی پیدا شود **و أنّه لا عبرةً بالظن الحاصل من غیرها علی طبقها**.

مبنای سوم تفاوتش با مبنای چهارم و اشتراکش چیست؟

هم مبنای سوم و هم مبنای چهارم ظن نوعی را کافی نمی­دانند، ظن فعلی شخصی را لازم می­دانند، اما تفاوت این دو مبنا در این است که در مبنای سوم می­گوید مهم این است که مخاطب ظن به این مطلبی که این ظاهر بیان می­کند، پیدا کند، چه از این سخن و چه از غیر این سخن که موافق این سخن است. همین که مخاطب ظن فعلی به وفاق پیدا کرد، چه از خود این سخن باشد، و چه از غیر این سخن که مطابق این سخن است باشد، فرقی نمی کند. مهم این است که ظن شخصی حاصل شود. آن ظاهر هم به تنهایی نباشد و کنارش اموری باشد که مخاطب ظن شخصی به آن ما هو الظاهر پیدا کند، کافی است. که مرحوم شیخ خواهیم گفت بارها این سخن را سخیف می داند.

اما مبنای چهام این است که ظن شخصی نیاز است ولی باید از خود این سخن ظن شخصی باید حاصل شود:

**لا عبرةَ بالظن الحاصل من غیرها علی طبقها**

1. اساسا حجیت ظواهر بر پایۀ اتکال به اصالت عدم قرینه است. آن اصالت عدم قرینه­ایی که لا یعتبر فیه افادتها للظن الفعلی.

افتراق این مبنا با تمام مبانی گذشته این است که ارتباط بین بحث حجیت ظواهر و اصل عدم قرینه برقرار می کند. مراد از اصل عدم قرینه این است که اگر متکلم سخنی گفت و قرینه­ایی بر خلاف سخنش بیان نکرد، کلام او حجت است، چه برای مخاطب افادۀ ظن شخصی کند، چه افادۀ ظن شخصی نکند. از یک جهت شبیه مبنای اول است که ظن نوعی را کافی می داند، فقط اضافه­ایی که در این مورد هست، این است که اصل عدم قرینه را اشراب می کند تا برسد به حجیت نوعیة ظواهر. لزومی ندارد در اصل عدم قرینه ظن فعلی حاصل بشود.

[پاسخ به مسأله مورد بحث با توجه به مبانی خمسه]

حال با توجه به این مبانی سوال در ما نحن فیه است که ما هستیم و دو ظاهر از دو دلیل، -حال آن دو دلیلی قطعی السند یا ظنی السند باشند، فرقی نمی کند، - که این دو ظاهر با یکدیگر تعارض پیدا کرده اند، به عموم من وجه. مادۀ تعارضی دارند، مثالش را جلسۀ گذشته بیان کردم که «اغسل ثوبک من ابوال ما لا یأکل لحمه» چه پرنده و چه غیر پرنده. «کل شیء یطیر لا بأس بخرئه و بوله» چه پرندۀ حلال گوشت و حرام گوشت. در پرندۀ حرام گوشت مادۀ اجتماع است و تعارض میکنند. آیا به طور مثال میتوان شهرت را یک ظن غیر معتبر است، مرجح قرار بدهیم، برای اثبات نجاست در پرندگان حرام گوشت؟ یا اگر فرضا مشهور فتوای به طهارت داده­اند، ایا این شهرتی که ظنٌ غیرُ معتبر، مرجح نجس بودن در این تعارض فی مادة الاجتماع خواهد بود؟ آیا ظن غیر معتبری مثل شهرت که دلیل بر عدم اعتبارش نداریم، یعنی مثل قیاس نیست، ولی تحت اصل عدم حجیت ظنون است، آیا شهرتی که اصل در آن عدم اعتبار است، می­تواند در این مادۀ اجتماع در درگیری دو ظاهر، یک ظاهر را بر ظاهر دیگر ترجیح بدهد یا نه؟

[پاسخ بر طبق مبنای اول]

جواب این است که اگر گفتیم در حجیت ظواهر شرط است، عدم الظن علی الخلاف، این­جا روایتی که ظاهر در طهارت بود مثلا، خلاف شهرت هست، -به عنوان مثال اصولی بگیرید کاری به بحث فقهیش فعلا نداریم،- آیا این شهرت که ظن غیر معتبر است مرجح یک طرف می­تواند باشد یا نه؟

اگر بگوییم در حجیت ظواهر شرط است عدم الظن بخلاف. اینجا ظن به خلاف داریم فلا وجوب الاخذ بمقتضای این مرجح که شهرت باشد، ولی بهتر بگوییم اینجا اصلا مرجح نیست، شهرت باعث می­شود ظهور آن طرف ساقط شود. این طرف که موافق شهرت است، حجت می­شود. پس اگر گفتیم در حجیت ظواهر، شرط است عدم الظن علی الخلاف، این­جا چون شهرت ظن به خلاف شد، یکی از این دو ظاهر، که با یکدیگر در مادۀ اجتماع تعارض کرده اند، از حجیت می­افتد. حال اسمش را می خواهید مرجح بگذارید ولی فی الواقع مرجح نیست چرا که آن را اساسا از کار انداخت.

این مبنای اول.

[پاسخ بر طبق مبنای دوم]

مبنای دوم؛ اگر بگوییم شرط است در حجیت ظواهر این­که ظن به وفاق حاصل شود، چه از خود این ظواهر و چه من غیرها علی طبقها، ظن به وفاق می خواهیم، اینجا با وجود این شهرت علیه یکی از این ظواهر، او دیگر از دور خارج می شود و دیگر ظن به وفاقش نداریم.

پس بر طبق این دو مبنا می گوییم اگر مثلا قول به نجاست بول و خرء پرندگان حرام گوشت مشهور بود، آن ظاهر که معارض این ظاهر بود، از حجیت می­افتد، طبق یک مبنا چون ظن به خلافش داریم، طبق یک مبنا چون برای من با وجود این شهرت ظن به وفاق حاصل نمی­شود با وجود این شهرت.

[باطل بودن مبنای اول و دوم بر مسلک شیخ]

انما الکلام در این است که این دو مبنا باطل است. شیخنا العلامه در ص 170، ص 591 و این صفحۀ 600 اشاره می کند که این مبانی صحیح نیست.

اما در مورد سائر مبانی ان شاء الله جلسۀ آینده.

و صلی الله علی سیدنا و نبینا محمد و آله الطیبین الطاهرین المعصومین.